



یکی مثل ما

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۷ • شهریور ۱۳۹۹

نوجوان
بازار



عطیه ضرابی

مبینا؛ دختر هنرمندی که با وجود معلولیت موفقیت‌های زیادی به دست آورده است

صرف فعل توانستن

داشتم تقویم رو ورق می‌زدم که متوجه شدم روز سینما، یکی از مهم‌ترین مناسبت‌های این هفته است. به همین بهونه رفتم سراغ یکی از دوست‌های قدیمی و با استعداد که به واسطه کانون پرورش فکری باهاش آشنا شدم و توی یه سری چیزها باهم تفاوت داریم. مبینا سادات بزرگانی، دختری ۱۹ ساله با ویژگی‌های خاص. او دنیا رو خیلی رنگی‌تر و ساده‌تر از ما می‌بینه و ذهنش رو درگیر اتفاقای بد دنیا نمی‌کنه و نمی‌ذاره بدنش خستگی بار دنیا رو تحمل کنه و این سنگینی رو به دوش بکشه، اما چند معلولیتی بودن مبینا مانع تلاش برای رسیدن به آرزوهاش نشده. به همین راحتی...

«بازی، خوانش، تفنن»

حدوداً دوسالی هست که مبینا به کمک یکی از بهترین مربی‌ها، کار بازیگری تئاتر رو شروع کرده و با عزم و اراده‌ای قوی، این حرفه رو ادامه می‌ده. طی این مدت، دو تا کار تئاتر و چهار سرود گروهی انجام داده و در همه‌شون موفق بوده. طوری که با تلاش‌های زیاد پارسال تندیس بهترین بازیگر تئاتر رو برای نمایش زیبای شاهزاده کوچولو از آن خودش کرد. واقعا دست مریزاد البته ناگفته نمونه که مبینا، علاوه بر همه این‌ها سفالگری، نقاشی و خوشنویسی رو هم به‌طور تفننی دنبال می‌کنه، اما به قول خودش: هیچی بازیگری نمی‌شه.

«خوشحال و شاد و خندانم»

بازترین ویژگی مبینا، چهره شاد و خندونشه که در هر شرایطی لبخند می‌زنه و نشون از دل مهربونش داره. یکی از خاطرات بامزه‌ش اینه که وقتی توی نمایش شاهزاده کوچولو، نقش مار رو بازی می‌کرده و دم بلند داشت، دم رنگی رنگیش حین حرکت به وسایل نورپردازی گیر می‌کنه و یکی از پایه‌های نور می‌افته. اما مبینا در کمال خونسردی به نمایشش ادامه می‌ده و استرس باعث نمی‌شه بازی‌ش رو خراب کنه.

«از عینک جامعه»

قطعا هر آدمی در مقاطع مختلف زندگی با مخالفت‌هایی روبه‌رو شده و مبینا سادات هم با این ویژگی‌های خاص از این قاعده مستثنا نیست. اما در جواب همه آدم‌هایی که با آرزوهاش ساز مخالف می‌زنن، می‌گه اگر خدا بخواد، حتما می‌شه! از این همه علاقه‌اش به خدا می‌پرسم و جوابش فقط زیبایی خداونده، به خاطر این همه نشونه...

«با خدا باش...»

با این که مبینا توی خانواده کم‌جمعیتی رشد کرده و تک‌فرزنده، اما اصلاً احساس تنهایی نمی‌کنه. وقتی دلیش رو ازش پرسیدم با آرامش جواب داد: چون خدا همیشه با منه! من برای چند لحظه فقط به مبینا و دنیایی که با خدای خودش ساخته بود، فکر می‌کردم.

«روزهای رنگارنگ»

بیشتر آدم‌توی زندگی شون آدمی رو به عنوان الگو انتخاب می‌کنن و دوست دارن از شیوه زندگی اون فرد سرمشق بگیرن یا حتی اون رو ملاقات کنن. من هم طبق همین قاعده، این سوال رو از مبینا سادات پرسیدم و جوابم همون کلمه سه حرفی بود: خدا. پی بردن به دلیش کار سختی نیست، مبینا خدا رو بیشتر از ما فهمیده. از رنگ این روزای پر نشاطش می‌پرسم و با همون مهربونی می‌گه: خب معلومه، رنگارنگ! و با نگاهش توی آسمون، دنبال رنگین‌کمون می‌گرده، ولی هوای آفتابی تهران، چشم‌اش رو بی‌جواب می‌ذاره.

«دلخوش به جمع کردن یک مشت آرزو»

حالا که همه ما می‌دونیم یکی از بزرگ‌ترین آرزوهای مبینا، بازیگر شدن؛ پس یه سری به بقیه آمال ریز و درشتش هم می‌زنیم... به این سوال که می‌رسم، مبینا با هیجانی عجیب از علاقه‌اش به آموزش حرفه‌های مختلف به افرادی مثل خودش حرف می‌زنه. یکی از اهداف اون آموزش و من برای دانش‌آموزای مدرسه‌های استثنایی خیلی خوشحال می‌شم. به خاطر وجود همچین مربی مهربونی.

«سرخلوتی»

وقتی مبینا تمرین سرود و تئاتر نمی‌کنه و درگیر کلاس‌ها نیست، بیشتر وقتش رو پای تلویزیون می‌گذرونه و به بازی‌های تلفن همراهش مشغوله. از این انتخابش زیاد راضی به نظر نمی‌رسه اما مهم‌ترین دغدغه نوجوان‌های امروزی رو، همین فضای مجازی می‌دونه و نگران هدر رفتن وقت اون‌ها و سلامت جسمی‌شونه. راستی درسته که مبینا بعضی از کارهایی رو که ما قادر به انجامش هستیم به راحتی انجام نمی‌ده، اما امید و توکلی داره که تو وجود کمتر کسی دیده می‌شه و این طور که معلومه با همین روحیه به بهترین جایی که می‌تونه می‌رسه و از آرزوهای خوب ما هم بی‌نصیب نیست!

«میم مثل مادر»

به‌طور طبیعی اولین مشوق هر فردی خانواده‌شه، مبینا هم خانواده‌ش رو بهترین مشوق خودش می‌دونه و از صبوری‌هاشون تشکر می‌کنه. اما نقش مادرش رو خیلی پررنگ‌تر می‌دونه و معتقده کسی که بیشتر از همه درکش می‌کنه، مادر مهربون‌شه. اینجا است که باید بگیریم، میم مثل مادر!